

من افریقایی نیستم

منتقدان فرانسوی و حتی بین‌المللی رمان منحصر بفرد «سه زن مقتدر» اثر «ماری ان‌دیای» را تمجید کرده‌اند. رمانی که ترکیبی است از مسایل اجتماعی، نژاد، جنسیت، سوء تفاهم و طمع‌ورزی. رمانی با روایتی غیر خطی و طرحی شبیه سوررئال و نثری که سبک آن مختص خود نویسنده است. و جایزه ادبی گنکور فرانسه را برای او به ارمغان آورد.

ان‌دیای، در سه داستانی که رمان را تشکیل می‌دهند، سه زن را به تصویر می‌کشد که هر سه از حس حقارتی مشابه رنج می‌برند. اینان در سفر میان فرانسه و افریقا که کاری است بی‌پرده و طاقت‌فرسا، سعی دارند از پس تنهایی و انزوایشان برآیند و شان خود را حفظ کنند. در وجود این زنان نیرویی تزلزل‌ناپذیر وجود دارد که در عین زنده‌گی فلاکت‌بارشان، سه زن مقتدر از آن‌ها می‌سازد.

آنچه این اثر را برجسته می‌سازد نثر هنرمندانه و بدیع آن است. این نثر با داستانی کاملاً واقع‌گرا و شگفت‌انگیز درهم می‌آمیزد. آمیزشی از واژه‌گانی غنی که با نوسانات بسیار کوچک، تمام آن‌چه را که ذهنیات شخصیت‌ها است بیان می‌کند. سوای سبکی بسیار درخشان، متن کتاب ریشه در داستانی پرمایه دارد. داستانی قوی که با پیشرفتی خارق‌العاده و چشمگیر، آهسته آهسته به کشف ریشه‌ها و تظاهرهای دروغین می‌پردازد. رمانی که از فساد اخلاقی مردانی فرومایه می‌گوید، رنج‌های بشری را نشان می‌دهد اما از قعر بدبختی به عنوان رستگاری احتمالی یاد می‌کند. گفتگو او را با یکی از نشریات ادبی فرانسه و سایت Fluctual.net که بلافاصله بعد از مراسم اهدای جایزه گنکور صورت گرفته می‌خوانیم:



چرا در کارهایتان تا این اندازه به ظلم و بی‌رحمی پرداخته‌اید؟

ریشه اغلب رنج‌ها و مشکلات، قساوت است. دوست دارم برخی از شخصیت‌های داستانتان را مجبور کنم تا همه آن‌چه در سر دارند را به زبان بیاورند. شخصیت‌هایی که در بند هیچ قیدی نیستند؛ چیزی که به آن‌ها اجازه می‌دهد اندیشه‌ها و افکاری را که معمولاً به خاطر بی‌رحمانه بودن غیر قابل بیان هستند، بیان کنند. چیزهایی که آن‌قدر به دور از ادب و محرمانه تلقی می‌شوند که کسی جرات ابراز آن‌ها را ندارد. این عدم خوشتنداری آن‌هاست که باعث بی‌ثباتی و تزلزل اطرافیان‌شان می‌شود و همین بی‌ثباتی از نظر ادبی جالب توجه است.

شما موقعیت‌هایی پیچیده را در داستان پی‌ریزی می‌کنید، اما به نظر می‌رسد که بنا به هر دلیلی به بسط و گسترش بیشتر آن علاقمند نیستید.

مستاصل کردن خواننده بدون شک نمی‌تواند تا بی‌نهایت ادامه یابد. محدودیت‌هایی هم وجود دارند. این مثل یک نوع بازی است که خواننده درگیر آن شده و نباید منجر به آن شود که کتاب را کنار بیندازد. من این را دوست ندارم. سعی می‌کنم مخاطب را افراطی و اساسی گول نزدم. این برای یک نویسنده روشی آسان و در عین حال بی‌رحمانه است که خواننده را درگیر کند و بکشاند و سپس بی‌هیچ جوابی به مسئله او را رها کند. من سعی دارم خود را در این مرز نگه دارم. سوالاتی از همه دست مطرح می‌کنم اما فقط به بعضی از آن‌ها پاسخ می‌دهم در عین حال فاصله روایت را هم حفظ می‌کنم تا لذت خواندن را از مخاطب نگیرم. هدف از نوشتن یک کتاب هر چه که باشد، چاپ کردن یا نکردن آن، به طور قطع این نیست که صریح و دقیق به آن‌چه که مخاطب منتظرش است پاسخ

داده شود. بگذارید بگویم که من سعی می‌کنم کاری زیبا ارائه دهم که ظرافت ادبی داشته باشد، خوش‌آهنگ و همچنین سهل‌الوصول هم باشد و در عین حال همه چیز را نگوید.

مرز میان ادبیات و یک گزارش مطبوعاتی را در چه می‌دانید؟

فقط و فقط "شخصیت بخشی"؛ تنها دلیلی که یک اثر ادبی را به مراتب جذاب‌تر و دلچسب‌تر ساخته و این سیر مجازی را در ذهن ماندگارتر از مثلاً حکایتی در گزارش یک روزنامه و یا دیدن تصاویری در ذهن می‌سازد. انسان مطلب یک روزنامه را به سرعت می‌خواند و از آن رد می‌شود و بعد هیچ نشانی از آن در ذهن نمی‌ماند. اما در مورد ادبیات این گونه نیست.

شخصیت‌های کتاب شما افریقایی‌اند. پدرتان نیز ملیت سنگالی دارد. آیا ادعای فرهنگ افریقایی دارید؟

اگر در دو فرهنگ متفاوت بزرگ شده بودم، می‌توانستم خود را یک افریقایی بدانم و یا ادعا کنم که با فرهنگ افریقایی قرابتی دارم. ولی تفاوت این مسئله برایم همان قدر است که اگر پدری آلمانی و یا مادری ایتالیایی داشتم، بود. تنها به خاطر داشتن رنگ پوست نمی‌توان گفت که کسی اصالت افریقایی دارد. چون این رنگ، تنها چیز متفاوت است و همه آن چیزی است که او از افریقایی بودن می‌شناسد. من با مادر و برادرم در فرانسه بزرگ شده‌ام. با پدرم هرگز زنده گی نکردم. حتی تا ۲۲ سال پیش به افریقا هم نرفته بودم. من در محیطی صد در صد فرانسوی بزرگ شده‌ام. اصالت افریقایی من در زنده گی‌ام هیچ نقشی نداشته است، جز آن که مردم از رنگ پوست و نام من آن را درمی‌یابند. البته قبول دارم که این حرف با این حقیقت که داستان‌هایی درباره افریقا نوشته‌ام، تناقض دارد. من دو یا سه بار بیشتر به افریقا نرفته‌ام. این مکان غریب مرا مسحور



سعی می‌کنم مخاطب را افراطی و اساسی گول
نزنم. این برای یک نویسنده روشی آسان و در عین
حال بی‌رحمانه است که خواننده را درگیر کند و
بکشاند و سپس بی‌هیچ جوابی به مسئله او را رها
کند. من سعی دارم خود را در این مرز نگه دارم.
سوالاتی از همه دست مطرح می‌کنم اما فقط به
بعضی از آن‌ها پاسخ می‌دهم در عین حال فاصله
روایت را هم حفظ می‌کنم تا لذت خواندن را از
مخاطب نگیرم.

خود می‌کند چون فکر می‌کنم که اساسا با آن بیگانه‌ام. وقتی که آن
جا هستم و مردم ظاهر مرا می‌بینند و نامم را می‌شنوند، فکر می‌کنند
از آنهایم. در حالی که اشتباه می‌کنند. من فرانسوی‌هایی را دیده‌ام
که در افریقا بزرگ شده‌اند و خیلی بیشتر از من افریقایی هستند در
حالی‌که در افریقا و به چشم مردم آن جا بیگانه‌اند. و مضحک است
که من در فرانسه است که می‌توانم بیگانه به نظر بیایم.
شما اولین رمان‌تان را در ۱۸ ساله گی چاپ کردید. ۲۴ سال

نوشتن، چه چیزی به شما آموخته است؟

وقتی که انسان جوان است به آسانی می‌تواند داستان‌های بسیار
وحشتناک را از اساس به یک درام تبدیل کند. اکنون من خود را
باتجربه‌تر از آن می‌بینم که تا این اندازه مایوس‌کننده باشم. این
چیزی است که بیست سال نویسنده گی که به معنی بیست سال
گوشه‌گیری است، به من یاد داده است. و کاملا طبیعی است که
هر چیز بسته به حسی که به آن داشته باشی تغییر می‌کند. بسیار
خوشحالم که دیگر جوان نیستم! اکنون مسائلی که باید انتقال‌شان
بدهم، برایم کمتر آزاردهنده به نظر می‌رسد: می‌توانم به طریقی
خوشایندتر و شادتر نقل‌شان کنم. قبلا به مسائل پیش رویم فقط از
وجه بد و آزاردهنده‌اش نگاه می‌کردم. اما حالا می‌بینم که جنبه‌های
دیگر هم وجود دارند و حس می‌کنم که حالا برای وصف آن‌ها
توانایی بیشتری دارم. میدان دیدم وسیع‌تر شده. به علاوه آن چه که
در کتابم نشان می‌دهم لزوما همان روشی نیست که به مسایل نگاه
می‌کنم. من خوش‌بین‌تر از آن چه به نظر می‌آید هستم. (می‌خندد)
در کتاب شما هر کدام از روایت‌ها معضلی را بیان می‌کند.
آیا این مشکلات به خاطر این است که شخصیت‌ها از دو فرهنگ
متفاوت فرانسوی و افریقایی هستند و یا این که صرفا ریشه
خانواده گی دارند؟

ما نزدیک خودمان هم از این دست افراد داریم. بچه‌ها، والدین
و یا زن و شوهرها که با هم مشکلاتی دارند. داستان‌های من هم در
مورد خانواده هستند و مشکلات آن‌ها صرفا به این خاطر نیست
که این خانواده‌ها یا زوج‌ها فرانسوی - افریقایی هستند. من در مورد
نزدیکانم داستان نمی‌نویسم. قدرت این کار را ندارم. این ایده را
دوست دارم اما متاسفانه نمی‌توانم داستانم را در این مسیر هدایت
کنم. دست خودم نیست. پس از بیست سال نوشتن هر کس حد و
حدودش را می‌شناسد. اغلب، یک نویسنده آن چیزی را می‌نویسد
که باید نوشته شود. غیر از آن نمی‌تواند باشد. بسیار دشوار است
که هم زمان بتوان هم جانب دوستان نزدیک را داشت و هم جانب
روایت را. چیزی که تولستوی می‌توانست.

شما یک زنده گی آرام و شاد و ازدواجی موفق درست
برخلاف آن چه در اثراتان ترسیم می‌کنید دارید. بنابراین مشکلاتی
که مطرح می‌کنید به نظر خیلی از شما فاصله دارند. چه گونه
توانسته‌اید این همه شرارت را در کتاب‌تان به تصویر بکشید؟

این چیزی است که می‌توان از آن به عنوان قوه تخیل نام برد.
تخیلی که مشاهدات زنده گی واقعی یا مواجهاتی که در داستان‌های
روزنامه‌ها خوانده‌ام و یا داستان‌هایی که از کسی شنیده‌ام، به بارور
کردنش کمک کرده است. محلی که در آن زنده گی می‌کنم هم
تاثیرگذار است. ماجراهای کتاب بعدی من قطعاً در برلین اتفاق
خواهد افتاد. جایی که منطقه جغرافیای جدید من و در نتیجه
جهان ذهنی جدید من است. در انگلستان و امریکا آثار بسیاری از
نویسنده گان متأثر از تفاوت‌های نژادی است.

اما در فرانسه ما از این دست نویسنده گان نداریم. این را

چه طور توضیح می‌دهید؟

به نظر من این مسئله به تعلیم و تربیت برمی‌گردد. عموما نویسنده
گان افرادی تحصیل کرده هستند که استفاده از زبان را خوب بلدند،
اگر توجه کنیم، درمی‌یابیم که نویسنده گان فرانسوی اکثرا از طبقه
متوسط به بالا و روشنفکر جامعه هستند. در حالی که مثلا در امریکا
نویسنده گانی از این قشر کم‌ترند و در طبقه پایین جامعه یا اقلیت،
نویسنده گان بیشتری به چشم می‌خورند. خلاصه کلام این که
نویسنده گان فرانسوی از طبقه متوسط ادبی و بافرهنگ هستند که
در مناطق خاصی هم زنده گی می‌کنند و این مسئله خود به خود
نوشته‌هایشان را محدود می‌کند. اما این کاملا در مورد من صدق نمی
کند. مادرم یک معلم علوم طبیعی در یک کالج بود و خانواده‌ام مرتبه
اجتماعی بالایی نداشت. در ۱۳ ساله گی با مادرم به حومه جنوبی نقل
مکان کردیم. خیلی هم بد نبود. دوران بچه گی‌ای که در خیابان‌ها
و با آزادی کامل و بدون ترس گذشت. چیزی که بچه‌های الان از
آن محرومند. در مورد پدرم هم باید بگویم تحصیل کرده اما از قشر
بسیار محروم سنگال است. فکر می‌کنم که او مجبور است تا ابد
رمانی در مورد زنده گی خودش بخواند. مادرم کتاب مرا می‌خواند.
اما در مورد پدرم هیچ نمی‌دانم. من در نوجوانی تحصیلات عالی را
رها کردم تا به نویسنده گی بپردازم. همین باعث می‌شود گاهی در

مصاحبه‌ها حس کنم که چون تحصیلات بالایی ندارم نمی‌توانم در مورد ادبیات صحبت کنم و بنابراین اکثراً ساده‌ترین جواب‌ها را می‌دهم.

چرا پدران در این کتاب تا این اندازه شیرینند؟

در واقع این پدرها به دلایلی مختلف پدران خوبی نیستند. در مورد نخستین آن‌ها بیشتر به این دلیل که با بی‌تفاوتی تظاهر می‌کند عاشق همه بچه‌هایش نیست و حتی این که فقط یکی از آن‌ها را دوست دارد و آن هم نه دوست داشتنی شایسته. پدر دیگر، رودی، چیزی جهنمی با خود دارد که مایه شرمساری‌اش است و مانع از آن می‌شود که بتواند عشقی بلاواسطه را بروز دهد.

بسیار خوشحالم که دیگر جوان نیستم! اکنون مسائلی که باید انتقال‌شان بدهم، برایم کمتر آزاردهنده به نظر می‌رسد. می‌توانم به طریقی خوشایندتر و شادتر نقل‌شان کنم. قبلاً به مسائل پیش رویم فقط از وجه بد و آزاردهنده‌اش نگاه می‌کردم. اما حالا می‌بینم که جنبه‌های دیگر هم وجود دارند و حس می‌کنم که حالا برای وصف آن‌ها توانایی بیشتری دارم

آیا مسئله تبعید که حلقه اتصال این سه روایت در رمان شماست، به طور خاص دغدغه اصلی خود شماست؟

این می‌تواند یک شیوه باشد. در هر حال در هر کتابی برای قرار دادن شخصیت‌ها در موقعیتی ناپایدار و بی‌ثبات از روشی استفاده می‌شود. بدین معنی که این شخصیت‌ها به هر مکانی که می‌رسند، مایوس می‌شوند و یا با مهمان‌نوازی مواجه نمی‌شوند. آن‌جا را محلی می‌یابند مایوس‌کننده و یا غیردوستانه و ناخوشایند. بدیهی است که این به تبع نفی بلدی غیرآزادی و ناخواسته است. در این روایت واقعا می‌خواستم زنده گی شاق و سختی‌هایی که این افراد و به طور کلی کسانی که سعی در ترک وطن و مسافرت به اروپا دارند می‌کشند را نشان دهم. من هم مثل اکثر افرادی که این‌جا زنده گی می‌کنند، مستنداتی در این باب مشاهده کرده و مقالاتی مفصل در مورد این موضوع مطالعه کرده‌ام. آن‌چه واقعا مرا تحت تاثیر قرار می‌دهد این است که این افراد قهرمانند. آنها با آزمون‌هایی از دهشت و سببیتی غیرقابل تصور محک می‌خورند و به نظر من دلاورانی بی‌باک و شگفت‌انگیزند. وانگهی آن‌چه که من در این داستان‌ها به عنوان رنج و عذاب شرح داده‌ام، ممکن است فقط یک دهم از زنده گی واقعی این انسان‌های مقتدر باشد.

پرنده‌ها در کتاب شما حضور استعاره‌ای چشمگیری دارند چرا؟

این استعاره‌ای است که هم زمان هم نمایان گر تهدید و خطری احتمالی است، همان‌طور که مثلاً در فیلم هیچکاک مشاهده می‌کنیم و هم می‌تواند استعاره‌ای باشد از آن‌چه که یک انسان آرزوی بودنش را دارد. بدیهی است که این کلیشه‌ای است اما یک پرنده سرچشمه آزادی‌ای لایتناهی است.

در حال حاضر کار دیگری در دست نوشتن دارید؟

در حال حاضر نه. من در فاصله بین دو کتاب، هر چه بیشتر می‌خوانم و اصلاً نمی‌نویسم. واقعاً برایم لازم است که مدت زیادی از کار قبلی‌ام بگذرد و بعد دوباره شروع به نوشتن کنم.

آن دیایه علیه سارکوزی

به گزارش خبرگزاری فرانسه، ماری ان-دیایه برنده جایزه ادبی گنکور در سال ۲۰۰۹، پس از دریافت جایزه‌اش در مصاحبه با خبرنگاران علت اصلی مهاجرت خود در سال ۲۰۰۷ به برلین را روی کار آمدن دولت نیکلا سارکوزی در فرانسه عنوان کرد این اظهار نظری با چاشنی انتقادهای فراوانی که آن دیایه نثار شخصیت‌های سیاسی کلیدی فرانسه کرد، کافی بود تا «اریک رائل» نماینده سن دنی در پارلمان فرانسه به نوبه خود موجی از انتقاد را نثار فردریک میتران وزیر فرهنگ فرانسه کند.

اریک رائل در نامه‌ای خطاب به فردریک میتران، وزیر فرهنگ فرانسه، موضع‌گیری غیرقابل قبول ماری ان-دیایه در برابر حکومت فرانسه را محکوم کرد و اظهار نظرهای او را به عنوان نویسنده برنده‌ی گنکور توهین‌آمیز خواند و از او خواست به تمامیت ملی و ارزش‌های فرانسه احترام بگذارد.

ماری ان-دیایه در مصاحبه خود، فرانسه را در دوره سارکوزی «وحشتناک» خوانده و اشخاصی چون «اریک بسون» وزیر ثبت احوال و اتباع خارجی و «بریس هورنفو» وزیر داخلی فرانسه را شخصیت‌هایی خطرناک و وحشتناک قلمداد کرده بود.

ماری ان-دیایه در اظهارات خود گفته بود: «علت اصلی مهاجرت من همراه همسر و سه فرزندم به برلین، سارکوزی است. من نسبت به این جو پلیسی مبتذل در فرانسه احساس نفرت‌انگیزی دارم و آدم‌هایی مثل بسون و هورنفو را شخصیت‌های وحشتناک و خطرناکی می‌دانم» او در پاسخ به این سوال که آیا شما فرانسه سارکوزی را خوب ارزیابی می‌کنید؟ گفته بود: «فرانسه سارکوزی وحشتناک است».

به نظر رائل، آزادی بیان نباید به حق توهین و تسویه حساب‌های شخصی تقلیل یابد و از فردریک میتران خواست به خانم ان-دیایه جایگاهش را نشان داده و توجه او را به این زمینه جلب کند.

اظهار نظرهای این نماینده مجلس نیز به نوبه خود پاسخ‌های «برنار پی‌بو» از اعضای آکادمی گنکور را به دنبال داشت که برنده‌گان گنکور را محق دانست تا نظرات خودشان را مطرح کنند و اعلام کرد این نظرات ربطی به آکادمی ندارد.